

کوچه

کوچه خالی از نوای شر و شور
 کوچه خالی از هوای زندگی
 کوچه لب بسته، خموش و سرد
 یخ بسته در رگش ، افسردگی

رنگ باخته کوچه از آن بازیها
 از غریو کودکان در نیمه روز
 کوچه خلوت از عبور آشنا
 چشم بسته بر در بسته هنوز

بسته است پنجره های شاد عشق
 کوچه مانده در پناه درد خویش
 نه درخت و نه گنجشک های مست
 نی نفس گرم عشقِ پُر تپش

گشته ویران چهره کوچه ز جنگ
 رفته از کوچه صلح ، تا دور ها

نی طراوت ، نی پرنده ، نی گلی
کوچه تاریک ، پُر ز درد، چون کورها

آفتاب کوچه را دزدیده کس؟!
کوچه در ظلمت شبگون مانده است
از پس دیوار واژگون گشته ای
مرثیه را کی برایش خوانده است؟

کوچه گشته گور سرد خاکریز
گور عشق و پیکر صدها شهید
واه ، چه بسا آرزو که خاک شد
خاک شد، در دل کوچه، ناپدید

کو، چه شد آن چشم غزالان، دختران
گم شدند از بر و بام ، کاهگلی
دل کوچه ، بهر آن راز و نیاز
گریه دارد، بهر جوانای کاغلی

زان همه عشاق و یاد و بود شان
مانده نامی بر رخ دروازه ها

کوچه خواند نام ها را با دریغ !

با وداع ، پُردرد ، با اندازه ها

یاد می آید گهی زان کوچه ها

پُر ز آفتاب ، کوچه های پُر صدا

گل میریخت برکوچه، لبخند و سلام

بهر (ناتور) لب و دست آشنا

